**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14040116**

**جلسه 93**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

اللهم کل لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دلیلاً و عینا حتی تسکنه أرضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.

ان شاءالله که اعمال و عبادات شما در این ماه مبارک مقبول باشد و سالی سرشار از خوشی و سلامتی و رضایت حضرت حق در پیش‌رو داشته باشید.

سال گذشته بحث ما رسید به **«تعیین وقت وجوب زکات در غلات»**.

چند جلسه ای صحبت کردیم در روایاتش بحثهایی را مطرح کردیم من حالا با مروری روی بحثهایی که مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای حکیم دارند یک مقدار مرور می­کنم بحثهای ایشان را و بعضی از بحثهای گذشته را هم که نتیجه گیری‌هایی که کردیم در ضمن مرور فرمایشات این دو بزرگوار دوباره خلاصه آن را عرض خواهم کردم.

مرحوم آقای خوئی کلام مرحوم سید را که نقل می­کنند این طوری نقل کردند

«اختلفت الأنظار في وقت تعلّق الزكاة بالغلّات بعد الاتّفاق على أنّ وقت الإخراج إنّما هو عند الحصاد و الجذاذ، أي بعد التصفية على قولين»

ایشان می­فرمایند که یک زمان اخراج داریم که واجب است اخراج بشود و از آن زمان نمی­شود تاخیر انداخت بدون عذر. آن زمانی است که چیده می­شود و به اصطلاح عند الحصاد و الجذاذ. بعد توضیح می­دهند اگر بعد از تصفیه یعنی بعد از اینکه گندمی که هست گندم را از خاک جدا می­کنند و بار می­زنند تبدیل به گندم خالص درمی­آید گندم را خرمن کوبی می­کنند و بعداً باد می­دهند و آن کاهش جدا می­شود و اینها بعد به صورت دانه که دربیاید آن دانه را انبار می­کنند موقع انبار کردن آن زمان بعد از تصفیه اشاره به این نکته هست. البته این در مورد تصفیه و اینها در مورد گندم و جو و اینها مطرح هست اما در مورد خرما و اینها به این شکل یعنی انگور بخصوص به این شکل مطرح نیست آن که در مورد انگور مطرح است موقعی که کشمش تولید می­کنند کشمش یک مرحله ای غیر از مرحله تصفیه است آن که می­گویند وقت اخراج هست عند ذبیبیت هست هنگامی که تبدیل به کشمش می­شود به هر حال آن وقت اخراج یک بحث است که تقریباً اختلافی نیست هنگام انبار کردن شی هست. یکی وقت وجوب هست ایشان می­گوید بر دو قول است اتفاق دارند در در مورد وقت اخراج ولی در مورد وقت تعلق زکات به غلات اختلاف است دو قول هست ایشان می­گوید

أي بعد التصفية على قولين:فالمنسوب إلى المشهور بل ادُّعي عليه الإجماع-: أنّه في الحنطة و الشعير عند انعقاد الحبّ و اشتداده، و في ثمرة الكرم عند انعقادها حصرماً، و في ثمر النخل عند الاصفرار أو الاحمرار. فالاعتبار إنّما هو ببدو الصلاح إمّا بالاشتداد أو بالاصفرار و الاحمرار و إن كان الاعتبار في النصاب باليابس منها.

مرحوم سید تعبیری که داشتند ایشان گفته بودند فالمشهور على أنّه في الحنطة و الشعير عند انعقاد حبّهما هنگامی هست که به اصطلاح دانه گندم و جو بسته بشود که ما عرض کردیم به این معنا درست نیست هیچ کسی به این معنا نمی­گوید باید اشتداد را اضافه کرد دانه بسته بشود و محکم بشود و الا آن اولی که به صورت خیلی نرم هست و وقتی فشار بدهید دانه گندم را مایه سفید رنگی شبیه شیر از او خارج می­شود آن را کسی نمی­گوید آن موقع و خود مرحوم سید هم به احتمال زیاد مرادشان از انعقاد حب، انعقاد اشتداد هست تعبیر را تعبیر بد کردند. خب در مورد ثمره کرم گفتند انعقادها حصرماً هنگامی که انگور غوره ببندد و در مورد ثمر نخل هم این است حین اصفراره و احمراره موقعی که زرد بشود یا قرمز بشود حالا بعضیها آن زرد شدن و قرمز شدن را هنگام بسر بودن تعبیر کردند عند البسریت این را به این شکل تعبیر کردند آقای خوئی در ادامه دارد می­گوید اعتبار به بدو صلاح است می­گوید بدو صلاح یا به اشتداد حب است یا به اصفرار و احمرار البته به نظر می­رسد خیلی روشن نیست که حصرم هنگامی که غوره است بدو صلاح شده باشد بدو صلاح را هنگام وقتی غوره هست ما قبلاً عرض کردیم آن چیزی که از روایات استفاده می­شود آن این است که زمان ادارک ثمره، زمان بلوغ ثمره ملاک باشد و زمان بلوغ ثمره یک آغاز بلوغ ثمره هست یک نهایت یعنی اولین مرتبه ای که ثمره می­گویند رسیده، یک مرحله است یک مرحله کامل رسیدن است. آن مرحله ای که صدق رسیدن ثمره می­کند این مرحله آن چیزی هست که مدار هست و در این مرحله اصلاً گندم و جو صدق می­کند قطعاً آقای منتظری تعبیر می­کند بلکه یک مقدار قبل از اینها هم گندم و جو صدق می­کند علی ای تقدیر در این مرحله گندم و جو حتماً صدق می­کند و نه زمانی که هنوز غوره هست زمانی که تبدیل شده به انگور، به انگوریت رسیده در آن زمان را عرض کنم خدمت شما از ادله استفاده می­شود و بدو صلاح هم خیلی روشن نیست قبل از اینها که اصلاً بدو صلاح صدق بکند و اینها حالا کلمات فقها را باید ملاحظه کرد این که به مشهور نسبت داده شده عبارتهای فقها ظاهراً به این شکل نیست همچنان که مرحوم آقای بروجردی و مرحوم امام اشاره کردند این تعبیری که در مورد گندم در مورد حالا بخصوص در مورد خرما و در مورد انگور می­گویند خرما از همان هنگامی که حالت بسر دارد غوره خرما که بعضی از تعبیرات قدیمی فارسی تعبیر شده و تعبیر عربی به اصطلاح بسر خرما کالک امثال اینها هست در آن بگوییم آنها کفایت می­کند کلمات متاخرین تعبیر آمده ولی در کلمات قدما معلوم نیست بعضیها تعبیر بدو صلاح کردند بعضیها تعبیرات دیگر دارند و همچنان که مرحوم امام تصریح دارند که این شهرتی که نسبت داده شده شهرت عند المتاخرین است و الا قدما یک همچین چیزی در کلماتشان نیست و مرحوم آقای بروجردی هم در ثبوت شهرت عند القدما مناقشه کردند و تردید دارند که آیا قدما این مطلب را دارد این حالا کلمات فقها را باید دید هنوز فرصت نکردم کلمات فقها را ببینم. کلماتی که نقل شده در عبارتهای بعضی از علما و اینها مساعد نیست با این نسبتی که داده شده علی ای تقدیر بین غوره شدن انگور و خرما کالک شدن و بدو صلاح ظاهراً دو زمان هستند بدو صلاح بعد از زمان غوره شدن و بعد از زمان خرما کالک شدن هست و اینکه از عبارت آقای خوئی استفاده می­شود که اینها را یکی گرفتند نه این طور نیست.

خب ایشان می­فرماید جماعتی منهم المحقق فی الشرائع مناط را صدق اذن و انطباق عنوان قرار دادند به نظر می­رسد که در حنطه و شعیر بین انعقاد حب و اشتداد و صدق اسم حنطه و شعیر ملازمه است اگر نگوییم آقای منتظری گفتند که قبل از اشتداد اصلاً حنطه و شعیر صدق می­کند لااقل هنگامی که انعقاد حب می­شود و امثال اینها آن موقع دیگر انطباق شعیر قطعاً صدق می­کند در مورد تمر هم موقعی که بسر هست ما دلیل نداریم که علما کافی بدانند هنگام بسریتش را همچنین هنگامی که در عنب آن چیزی که هست در مورد عنب در عنب عبارت علما معمولاً ذبیب تعبیر کردند زمان ذبیبیت با زمان صدق عنب فرق دارد این روشن است موقعی که کشمش با زمانی که عنبیت صدق بکند آنها با همدیگر فرق دارد و این درست است شاید از کلام علما این مطلب که زمان ذبیبیت کفایت نمی­کند قبل از زمان ذبیبیت وجود تعلق می­گیرد آن هست تنها از محقق در شرائع هست که آن موضوع را ذبیب قرار داده در روایت بسیاری هم موضوع ذبیب قرار گرفته من تصور می­کنم که شاید خیلی نمی­دانم ولو تعبیر محقق همین هست که ذبیب را ملاک قرار داده باشد ولی خیلی مستبعد می­دانم که ایشان زمان ذبیبیت را لازم دانسته باشد زمانی که انگور کاملاً رسیده است زمان چیدنش رسیده آن را کافی نداند می­گوید حتماً باید انگور بشود یک نکته ای را اینجا عرض می­کنم حالا بعد یکی از استدلالاتی که شده برای اینکه می­گویند به همین قولی که آقای خوئی نقل می­کنند و می­گویند مشهور مدعا علیه الاجماع هست یکی از ادله ای که به این قول نسبت داده شده می­گویند اگر بخواهد ملاک این نباشد لازمه آن این است که حق فقرا خلاصه ضایع بشود و امثال اینها حق فقرا ضایع بشود چون لازمه اش این است که اینها می­آیند خلاصه همان حالت غوره بودن می­خورند استفاده می­کنند و یا شیره از آن درست می­کنند و امثال اینها عرض کنم خدمت شما. من فکر می­کنم ولی خب جواب دادند جواب دادند که نه عملاً این راه فرار از راه فرار را افراد پی نمی­گیرند راه فرار را پی نمی­گیرند چون بیشتر ضرر می­کنند اگر بخواهد موقعی که غوره هست انگور را مورد استفاده قرار بدهند آن موقعی که خرما کالک هست مورد استفاده قرار بدهند این است که صبر می­کنند خرما برسد و موقع رسیدن و اینها اینکه صبر کنند خرما برسد ولو زکات واجب بشود بیشتر به نفع مالک هست تا اینکه بخواهند همان موقع مصرف کنند خب این یکی از

شاگرد:‌شاید نسبت به اینکه مکیال و کیلش

استاد: حالا صبر کنید بعد من نمی­خواهم همه ادله بحث را اینجا طرح کنم اجازه بدهید مسیر بحث را دنبال کنیم بحث سر این است که این طور تعبیر کردند استدلال کردند خب این استدلالی که این طور مطرح شده این استدلال به نظر می­رسد برای نفی یعنی این جوابی که دادند برای اینکه موقع غوره بودن اگر ملاک نیست و برای اینکه موقع بسر بودن ملاک نیست خوب است چون آن قطعاً عرض کنم موقع خرما کالک بودن و موقع غوره بودن متعارف نیست که آن ها را مورد مصرف قرار بدهند اگر هم ما بگوییم که آن زمان وجوب نمی­آید مشکلی پیش نمی­آید ولی اگر بخواهیم این را دلیل قرار بدهیم که موقع کشمش شدن موقع کشمش شدن این وجوب می­آید خب موقع کشمش شدن اگر بخواهد وجوب بیاید این اشکال می­آید خب قبل از اینکه به جای اینکه کشمش کند شیره درست می­کند به جای اینکه کشمش بکند می­فروشد یعنی این اشکال برای نفی اینکه مدار زمان کشمش بودن نیست خوب است خیلی خوب است مدار برای زمان کشمش شدن بله آقای خویی می­گویند استحسانات هست و به این استحسانات نباید توجه کرد نه این استحسانات نیست اینها نکات هست که منشا می­شود از فهم آنها با ادله فرق می­کند یعنی این نکاتی که این شکلی هست ما می­فهمیم که ولو مثلاً ذبیب را هم مطرح شده ذبیب زمان اخراج است نه زمان وجوب است حالا بعضی روایات دیگر هست حالا من در مورد آن ها نکته را باز تکرار خواهم کرد

بنابراین من خیلی مستبعد می­دانم محقق مدار را زمان ذبیبیت بخواهد قرار بدهد آن که ایشان هست فکر می­کنم می­خواهد بگوید که زمان غوره بودن زمان بسر بودن که در بعضی از کلمات آقایان مدار را اینها قرار دادند اینها ملاک نیست چون ایشان نفی آنها را می­کند می­گوید قیل که زمانی که غوره هست هم کفایت می­کند قیل که آن زمانی که بسر هم هست خرما کالک هست آن زمان هم کفایت می­کند نفی آنها را می­خواهد بکند اگر بخواهد نفی آنها را بکند خب عیب ندارد ولی بخواهد اثبات کند حتماً باید زمان ذبیبیت و امثال اینها آن زمان خیلی مشکل هست که این که مرحوم سید همان کلام محقق حلی را آورده ولی مدار را در مورد انگور صدق عنبیت قرار داده نه صدق ذبیبیت عبارت محقق در شرائع این است که مدار صدق حنطه و شعیر و به اصطلاح خب تمر و ذبیب است ایشان این ذبیب را حذف کرده آن سه تا را همان طور قرار داده ولی در مورد ذبیبش گفته صدق عنبیت که ادله هم با این مساعد است حالا اشاره خواهم کرد که علاوه بر اینکه که خیلی ذاتاً هم مستبعد هست منهای حالا این ادله استحسانی که آقای خوئی تعبیر می­کند ادله استحسانیه است ادله دیگری هم در اینجا هست که با اینها مساعد هست

شاگرد: حاج آقا اگر کشمش ارزش چند برابری داشته باشد نسبت به انگور که فکر کنم همین طور باشد باز دو مرتبه این اشکال وارد نمی­شود چون هر مقدار انگور بفروشد ضرر چند برابری می­کند تا اینکه انگورها را کشمش کند و زکات آن را بدهد

استاد:عملاً این طور نیست

شاگرد: کشمش قیمت بیشتری دارد تا انگور

استاد:اگر این طور باشد بله همین طور است ولی اینکه بخواهد کشمش درست کردن و اینها به این راحتی نیست که بخواهد کشمش درست کند و اینکه عملاً اکثر انگورها به بازار می­آید اکثر انگور نه کشمش می­شود این طور نیست که نمی­دانم قاعدتاً چطوری است که اکثرش می­آید کشمش می­شود کسانی که طرفدار این هستند

شاگرد: البته خب آن زمان مهم است الان این زمان سبکها این طوری نبوده انگور مصرفش خیلی نبوده آن موقع کشمش نگهداری آن راحتتر بوده گوشت هم خشک می­کردند

شاگرد: چند کیلو انگور ممکن است یک کیلو کشمش بدهد اشکال وارد می­شود

استاد: نه آن که درست است ایشان می­گویند یکی از مشکلاتشان این است که نمی­توانستند این مقدار انگور را مصرف کنند و نمی­توانستند این مقدار چیز را بفروشند یعنی بازار نداشتند مجبور بودند برای اینکه مورد استفاده قرار بدهند آن را تبدیل به کشمش کنند بنابراین مشکلی ایجاد نمی­شده از بین بردن حق فقرا نبوده امثال اینها بعد حالا اینها یک مقداری نمی­دانم حالا واقعاً محقق مرادش چه هست و امثال اینها عمده قضیه این هست آن نکته ای هست که نکته ای هست که از ادله به نظر می­رسد که همین استفاده می­شود که آن را حالا توضیحش را خواهم داد

خب بله آقای خوئی می­فرمایند و هذا القول هو الاقوی این قول محقق اقوا هست البته بعداً یک توضیحی می­دهند با مرادشان از اینکه این قول اقوی هست با اصلاحی که مرحوم سید کرده و یا در مورد انگور ایشان می­گوید مدار بر صدق عنبیت است نه صدق ذبیبیت این را بعداً هذا القول یعنی در مقابل آن قول اول که غوره را کافی دانسته است و بسریت را کافی دانسته است برای وجوب اینکه آنها کافی نیست این اقوی است از این جهت و هذا القول هو الأقوى، لتعليق الحكم في لسان الروايات بأجمعها على نفس هذه الأسماء و العناوين بعد توضیحاتی می­دهند که بسریت صدق نمی­کند بعد بحثهای را دنبال می­کنند و امثال اینها بعضی ادله ای را حالا آنها استدلالات آقای خوئی بماند تنها نکته ای که اینجا در آخر بحث آقای خوئی مطرح هست همین است

نعم، في خصوص الزبيب وردت روايات دلّت على تعلّق الوجوب منذ اتّصافه بكونه عنباً فيما إذا بلغ النصاب حال صيرورته زبيباً

ایشان می­گوید نصاب را هنگام ذبیبیت ملاحظه می­شود ولی اگر انگور به گونه ای باشد که اگر ذبیب بشود به مقدار نصاب برسد در همان هنگام عنبیتش زکات تعلق می­گیرد فيكون الاعتبار في الوجوب بحال العنبيّة، و في النصاب بحال الزبيبيّة بعد روایات مسئله را ایشان ذکر می­کنند سه تا روایت در این مسئله می­آورند و هذه الروايات عمدتها ثلاثة و كلّها معتبرة:سه تا روایت هست

إحداها: صحيحة سعد بن سعد، قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن العنب، هل عليه زكاة؟ أو إنّما تجب عليه إذا صيّره زبيباً؟ «قال: نعم، إذا خرصه أخرج زكاته»

این عرض کنم خدمت شما یک توضیحی ابتداءً ایشان مطرح کرده که آقای حکیم به این شکل بحث را مطرح نمی­کنند آن این است که سوال این است که عن العنب، هل عليه زكاة؟ أو إنّما تجب عليه إذا صيّره زبيباً؟ «قال: نعم این نعم به کجا برمی­گردد آقای خوئی می­فرمایند که این نعم در واقع سوال را بخواهیم سوال سائل را درست تحلیلش کنیم سوال این است که آیا در زمان عنبیت زکات هست یا در زمان عنبیت زکات نیست بلکه در زمان ذبیبیت زکات می­آید یعنی یک عقد اثباتی قضیه دارد که آیا در زمان عنبیت سوال از این است که آیا در زمان عنبیت زکات هست یا زکات نیست آن وقت نعم به این برمی­گردد که در زمان عنبیت زکات هست همین درست هم هست مطلبی که ایشان مطرح می­فرمایند ولی یک تعبیری دارد نعم، إذا خرصه أخرج زكاته این تعبیر خرص را در روایت دیگری از سعد بن سعد اشعری هم موضوع قرار داده شده آقای خوئی در آنجا سالته عن الزکاة فی الحنطة و الشعیر و التمر و الذبیب متی تجب علی صاحبها قال اذا ما صرم و اذا خرص اینجا یک کلامی دارند ایشان تعبیر این طور می­کنند می­گویند فان الوقت الخرص حین بدو الصلاح لا زمان التسمیه و یکشف عن تعلق الوجوب آن ذاک ایشان می­فرمایند که و لكنّه واضح الفساد، إذ المفروض في السؤال صدق الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب و البلوغ حدّا ينطبق عليه الاسم، فلا نظر إلى ما قبل حصول التسمية.

ببینید اگر این استدلالی که آقای خوئی اینجا مطرح کرده استدلال ناتمامی است من حالا این طور سوال را این طور طرح می­کنم اول یک بحث مطرح است حالا آن بحث را اشاره می­کنم که آیا موقع غوره بودن خرص مرسوم بوده یا مرسوم نبوده آقای خوئی این کلمه را پذیرفتند با وجود پذیرفتن اینکه در زمان چون استدلال آن بنده خدا این است می­گوید که حین بدو الصلاح که بدو صلاح از زمانی که انگور غوره بسته بدو صلاح صدق کرده

شاگرد: این را می­شود فرض کرد

ایشان این طوری فرض کرده که می­شود خرص کرده با وجودی که می­شود خرص کرد می­خواهد اشکال کند با وجودی که می­شود خرص کرد می­خواهد اشکال کند این مطلب درست نیست ما قبلاً هم اشاره کردیم که خرص زمانش زمان غوره بودن است زمانی است که انگور برسد زمانی بوده که خرما برسد حین یطیب این را قبلاً این بحث را مفصل کردیم که بحث سر این است آقای خوئی آن را پذیرفته که حین بدو الصلاح که بدو صلاح هم به حصرم بودن و غوره بودن هست خرص می­کردند می­گوید با وجودی که خرص در آن زمان مرسوم بوده ولی با این حال مدار بر این نیست می­گوید چون عنوان گندم و جو و اینها را ذکر کرده حالا من یک عبارتی تعبیر می­کنم ببینید شما چه می­فهمید اگر این طور تعبیر بکنیم آیا برای انگور هنگامی که غوره هست زکات هست یا هنگامی که شیرین می­شود زکات برای او واجب است این چه فهمیده می­شود یعنی آنجا غوره را بودن را اگر بعد بگویند که نه هنگامی که غوره هم هست زکات هست این معنایش این که ما موضوع را انگور قرار داده یعنی انگور ولو قبل از اینکه عنوان انگوریت برای او صدق کند حالا ذبیبت کار ندارم انگوریت صدق بکند یا این حالا این روایت چیز وقت ذبیب ندارد متاع تجب علی صاحبها کلمه ذبیب را حالا ذبیب را چون عنوانش هم ذبیب است در مورد ذبیب می­گوید بر کشمش چه زمانی واجب هست می­گوید از آن زمانی که او را خرص می­کنند زکات واجب است اگر فرض این است که از زمان خرصش زمان غوره بودن است خب معنایش این است که لازم نیست ذبیب صدق کند دیگر یعنی معنایش این است که این ذات مراد است یعنی آن چیزی که در نهایت خط تولید به ذبیب می­رسد چه زمان از زمان حصولش زکات واجب است اول وسط یا آخر. ذبیب یعنی آن چیزی که نهایتاً ذبیب خواهد شد اگر زمان ذبیبیت ملاک باشد زمان ذبیبیت این است که اصلاً آقای خوئی این طوری تعبیر می­کند اینجا عنوان حنطه و شعیر و تمر و ذبیب را اگر اینها بخواهد صدق کند زمان ذبیبیت که خرص نمی­کردند که خرص مال روی درخت هست خرص کردن و امثال اینها

شاگرد: استاد ملاک را خرص خارجی قرار داده شما موسم خرص

حالا صبر کنید در موردش صحبت می­کنیم بعد عرض کنم البته آقای خوئی یک عبارتی دارد که این عبارت می­رساند که ایشان استدلال را غیر از آن استدلالی گرفته که آن آقایان به آن نظر دارند آقایان می­گویند وقت خرص حین بدو صلاح است وقت خرص یعنی چه یعنی آن خرصی که متعارف بوده از طرف حکام می­آمدند خرص می­کردند وقت خرص یعنی این آقای خوئی این خرص را به نظرم آقای خوئی اذا صرم و خرص را معلوم خواندند اذا ما صَرم و اذا خَرص یعنی هنگامی که مالک آن را قطع کند و هنگامی که گمان بزند پیش بینی کند یعنی به اصطلاح مقدارش را حدس بزند این طوری بگویم مقدارش را حدس بزند عرض کنم خدمت شما این طوری معنا کرده بعد این شکلی دارد من عبارت را بخوانم

و حيث لا معنى لإناطة الوجوب بالصرم أو الخرص الذي هو فعل اختياري للمكلّف فلا محالة يكون المراد التوسعة في وقت الأداء، و أنّه لا يلزم بالإخراج ساعةً صدق الاسم حتى لو كان ذلك جوف الليل مثلًا

ایشان صَرَم خوانده و خَرَص خوانده در حالیکه آن مستدلین اینها اذا خُرِص خواندند در واقع یا اذا ما صُرِم و مراد را هم این طوری گرفتند نه اینکه خارجاً صرم تحقق پیدا کند می­گوید زمانی که زمان برداشت است زمان چیدن است زمان به اصطلاح خرص است یعنی زمانٌ یتعارف فیه الخرص این زمان یتعارف فیه الخرص در صورتی می­شود این عبارت را این طوری معنا کرد که این را مجهول بخوانیم ظاهراً و الا اگر معلوم بخوانیم مالک اولاً خارص آن چیزی که حکومتیها می­آمدند خودش آن عامل چیز می­آمد آن عامل به اصطلاح حدس و گمان می­زد نه اینکه مالک بخواهد حدس و گمان بزند امثال اینها اینکه کانّ مالک زمانی که حدس و گمان می­زند و امثال اینها اگر معنا کنیم این مربوط به مثلاً زمان بعد است و امثال اینها می­شود تعبیر الذی هو فعل اختیاریٌ للمکلف ولی به نظر می­رسد این عبارت ابهام دارد خود این عبارت اینکه اذا ما صُرم و اذا خُرص است خَرص است امثال اینها معلوم باید بخوانیم مجهول باید بخوانیم امثال اینها این ابهام دارد و تازه اگر هم معلوم هم بخوانیم اینکه آقای خوئی این را معنا می­کند زمانی که بعد از من تصور نمی­کنم مالک بعد از اینکه گندم را بچیند دوباره یک پیش بینی جدید بکند و امثال اینها تصور نمی­کنم یک همچین مرسوم باشد اگر هم مالک پیش بینی می­کند این پیش بینها مال قبل است خرص مال پیش بینی است نه مقدار تقریبی شی را مقدار تقریبی خرص تصور می­کنم خرص به معنای پیش بینی مقدار محصول آینده است فرض کنید یک محصولی که اینجا هست اینکه این چه مقدار الان وزنش است تصور نمی­کنم مراد از خرص این باشد خرصی که در مرسوم بوده این بوده که این درختان چقدر محصول می­دهند نه این محصول چه مقدار اندازه آن است خرص پیش بینی مقدار محصول دادن درخت است و این آن چیزی که مرسوم بوده موقعی بوده که درخت می­رسیده درخت اول رسیدنش که از آفت رسته بوده آن موقع می­آمدند خرص می­کردند و حالیکه خود مالک هم خرص کند خود مالک هم خرص کند خب خودش بهتر می­داند درختش و چه بسا خود آن عامل هم واگذار کند که خودت پیش بینی کند که چقدر این محصولات چیز هست خب عامل اعتماد چه بسا بکند به خرصی که مالک بکند زمان متعارف خرص ولو خرص مالک آنها زمان ذبیبیت نیست زمان ذبیبیت دیگر این هست آن زمانی که خرص متعارف بوده آن اول زمان عرض کنم اولی که می­رسد و اینها در عبارتهایش را آوردیم آن چیزی که مرسوم بوده خرصش گندم و جو نبوده آن چیزی که خرص در آن صورت می­گرفته به نحو متعارف انگور و خرما بوده انگور و خرما را خرص می­کردند آن هم در زمانی که آن صاعی می­آمده خرص صورت می­گرفته حالا خرص را چه کسی انجام میداده. اذا خرصه هم اگر اذا ما صَرم و اذا خَرص هم باشد معلوم نیست فاعلش مالک باشد اذا خَرص یعنی خارص یعنی کسی که متعارف است که خرص می­کند حالا آن کسی که خارص هست خارصش مالک است خارصش آن عامل است خارصش هر کس هست چه بسا برای یک شخص خاصی را می­آوردند برای پیش بینی و اینها ممکن است همه اشخاص توانایی این پیش بینی را نداشته باشند یک شخص مشخصی می­آمده مثلاً این پیش بینی را می­کرده چون که خودش یک چیز تخصصی است و همه اشخاص نمی­توانند دقیقاً این پیش بینی را بکنند

یک مطلبی را یک موقعی برای شما ذکر کردم که در جشن عروسی مامون، مامون با دختر حسن بن سهل که اسمش پوران بوده حسن بن سهل ایرانی بوده اسم دخترش پوران بوده که عربها بوران می­گویند و اختلافی است که این بورانی اختراع بوران دختر حسن بن سهل است یا اختراع پوران دخت شاهزاده ایرانی است در این کتابهای چیز اختلافش را ذکر کردند اغذیه و اینها. این پوران دخت، پوران دختر حسن بن سهل که زن مامون می­شود یک عروسی عجیب غریبی از جهت خرجی که حسن به سهل می­کند بی­حساب و کتاب در این عروسی خرج شده بود اصلاً معلوم نبوده چطوری خرج می­شود و اینها به عرض کنم خدمت شما مادر امین، زبیده که خیلی زن عجیبی بوده به او می­گویند که چقدر خرج شده می­گوید بین سی و پنج میلیون تا چهل میلیون خیلی مهم بوده که کسی بتواند اینهایی که بی حساب شده همین طور خرج شده را تخمین بزند می­گوید بین سی و پنج تا چهل میلیون بعد محاسبه می­کنند دقیق سی و شش میلیون درمی­آید. این خیلی وقتها حدث زدنها یک جنبه تخصصی این را به عنوان تواناییهای فوق العاده زبیده تعبیر می­کنند حالا در پرانتز باز هم این نکته را زبیده زن فوق العاده ای بوده جز زنهای مهم بوده به طوری که امین را که می­خواستند معرفی کنند در آن روایت امام رضا علیه السلام. امام رضا در یک روایتی موقعی که آغاز جنگ امین و مامون هست امام رضا می­گویند که عبدالله یَقتُلُ محمداً عبدالله اسم مامون است محمد، محمدامین هست عبدالله یقتل محمد راوی می­گوید که عبدالله الذی بخراسان یقتل محمداً ابن زبیده؟ وقتی می­خواهد اقتدار محمد را معرفی کند امین را معرفی کند اسم مادرش را می­آورد ملاک اقتدار امین مادرش بوده چون خیلی مادر مقتدری داشته خیلی زبیده مادر امین خیلی اصلاً بنی العباس روی دست زبیده بودند و اینها ولی خب دیگر وقتی خدا می­خواهد کاری انجام بشود دیگر این حرفها می­رود کنار. حالا این مطلب داخل پرانتز بود حالا غرض این است این نکته ای را که می­خواهم بگویم این که چه کسی خارص هست این مطلب آقای خوئی درست است که این که مدار زمان خرص باشد و خود خرص به اصطلاح آن عمل خارجی این دخالت داشته باشد در موضوع موضوع وجوب چیز آن خیلی مستبعد است یعنی عقلایی نیست ولی اینکه حالا وقتی عقلایی نیست ما این خرص را چطوری معنا کنیم به نظر می­رسد معنای صحیح همان معنایی است که ما قبلاً اشاره کردیم یعنی وقتٌ یَتعارف فیه الخرص خود خرص خود خرص خارجی موضوعیت داشته باشد خیلی مستبعد است خب نیتی ندارد به عقلاءً ولی زمان خرص زمانی خرص زمانی هست که محصول رشد کرده و بگوییم مدار از وجوب هم همان زمان است که عملاً هم خارجاً هم وقتی می­آمدند زکات را بگیرند بر اساس زمان خرص خرص خارجی آن خرص نه خرصی که بعداً انجام می­شده خرصی که اینکه مالک حالا پیش بینی بکند که چه مقدار مال من در نظر گرفته می­شود آن دخالتی نداشته ولی آن خرصی که اول انجام محصول انجام می­گرفته مدار خارجی پرداخت زکات بوده اصلاً این برای این بوده که هم آن عام صاعی که می­آمده تکلیف روشن باشد که چقدر از این چیز باید زکات گرفته بشود می­آمدند پیش بینی می­کردند که این چقدر است ولو خود خارص هم ممکن است مالک باشد ولی آن خرصی که خود مالک بخواهد بعداً پیش بینی کند که چقدر این مال می­ارزد و امثال اینها هیچ وقت مدار بر آن هم نبوده و بعضیها این طور تعبیر کردند که آقای خوئی این را این طوری معنا کرده

بل له التأخير إلى زمان الصرم لو أراد الإخراج من نفس العين، أو الخرص و التخمين لو أراد الأداء من القيمة

می­گوید خرص برای این است اگر می­خواهد از قیمت ادا کند با خرص هیچ وقت قیمت بر اساس او نبوده خب قیمت نیازی به این حرفها ندارد انبار کرده قیمت را چیز می­کنند انبار کردن خرص به آن معنا اصلاً معنا ندارد اندازه گیری می­کنند انبار کرده مقدار انبارش مشخص است که چقدر است مگر اینکه مرادشان از خرص این یک مقدار کم و زیادی که مثلاً اینجا در این مثلاً انبار دویست تا به اصطلاح دویست هزار جعبه کشمش وجود دارد هر جعبه کشمش به مثلاً متوسطش این مقدار است مرادشان این باشد این خیلی مستبعد است که مراد از خرص این طور اندازه گیریها باشد خرص یکی از اندازه گیریهایی است که آن اندازه گیریها با واقع تفاوت جدی دارد این خرصهایی که این طوری مدلی هست تقریباً با واقع تفاوت جدی ندارد خلاصه عرض من این است آن چیزی که از آقای خوئی خرص را این طوری معنا کردند خرصی که مالک برای ادا قیمت برای ادا قیمت آن را ملاک قرار داده است بحث سر این است که حالا چه خصوصیتی آن خرص دارد بنابراین اگر مالک می­خواهد قیمت چیز کند خرص حتماً باید بکند خرص چه خصوصیتی این وسط دارد آن چیزی که مراد از خرص در اینجا هست وقتٌ یتعارف فیه الخرص هست و وقت تعارف خرص هم موقع بدو صلاح هست ولی نه بدو صلاحی که این آقایان گفتند بدو صلاحی که به معنای موقع کشمش شدن و خرما کالک شدن.

موقع رسیدن، اول رسیدن خرما و اول رسیدن انگور موقعی که انگور شده باشد آن موقع موقع خرص بوده همان موقع صاعیها می­آمدند در چیزهای عامه من عبارتهای آن را برای شما خواندم عبارتهای زیادی در جلسات قبل که مدار اول رسیدن بودن موقع خرص هم همان موقع بوده مدار به این چیزها هست و یک توضیحاتی که دیگر وقت گذشت بقیه بحث را فردا توضیح خواهیم داد

دوستانی که بعدازظهر کلاس راهنمای آنها هستیم کلام آقای حکیم را ملاحظه بفرمایند کلام آقای منتظری را هم ببینند این دو تا را کلاس راهنما خدمت دوستان خواهیم بود و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد .

شاگرد: این که شما می­فرمایید بالاخره بین زمان خرص و صرم یک تفاوتی قائل نشدید

استاد: حالا آن را صحبت می­کنیم فردا

شاگرد: حاج آقا ببخشید جناب آقای خوئی منظورشان از این که حدس بزند شاید می­خواهد قیمت را مثلاً قبل از اینکه بچیند قیمت را بپردازد

استاد: نه نه ایشان می­گوید بعد از چیدن موقع ذبیبیت

شاگرد: یعنی خرص را موقع ذبیبیت

استاد: ذبیبیت می­گوید می­گوید باید صدق ذبیبیت بکند به آن اینها را زده

شاگرد: حاج آقا تمر مراد خرمای خشک است

استاد: خرمای خشک به این معنا در مقابل رطب

شاگرد: یعنی همان خرما زاهدیها

استاد: نه نه ما یک رطب داریم یک خرما داریم در فارسی

شاگرد: رطبهایی که نرم است شیره دارد

استاد: بله آنها رطب است

شاگرد: همان طور روی درخت بماند یک ماه بعد تمر می­شود

استاد: بله دیگر موقعی که تمر می­شود یعنی

شاگرد: یعنی ما یک رطب داریم یک بسر داریم یک تمر داریم حتی صدق یعنی تمر بر رطب هم صدق نمی­کند باید آبش برود

استاد: این به اصطلاح تا آبش نرفته تمر صدق نمی­کند

شاگرد: حاج آقا خرص با توجه به متعلق آن معنا می­شود مثلاً خرص الارض داریم خرص النخل داریم حالا اگر بگویند خرص العنب یا ذبیب

استاد: با توجه به این حالا من این را فردا توضیح می­دهم